

بِسْمِ اللَّهِ التَّوْر

الميزان خوانی جلسہ پنجاہ و ششم - سورہ مبارکہ زخرف - ۱۴/۱۰/۱۴۰۰

- شرح آخرین سیاق و اتمام سورہ مبارکہ زخرف

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ"

### شرح آخرین سیاق و اتمام سوره مبارکه زخرف

ما سوره زخرف رسوندیم به سیاق آخر آیات ۷۹ تا ۸۹، به حول و قوه الهی. امروز هم جلسه پنجاه و ششم المیزان هست. دوباره در این سیاق یک برگشت سخن داریم که در واقع هم توبیخ و هم تهدید مشرکین هست و اینکه توطئه‌های آنها را و کید های آن ها را برملا می‌کند، احتجاجاتی داره در این قسمت و شروع می‌کند.

آیه ۷۹ " أَمْ أُرْمَوْا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرَمُونَ (۷۹)"

ابرام، با ریشه بَرَمَ به معنای محکم کردن عهد و عدم نقض آن هست، دقیقاً مقابل نقض هست. اَم اینجا بهش می‌گیم اَم منقطعه یعنی حرف قبلی را قطع میکند. معنا چه جور می‌شود؟ می‌گه که این ها نقشه‌هایی که علیه تو کشیدند، محکم کردند، ما هم نقشه‌های خودمون را محکم کردیم. یک صنعتی اینجا به کار برده می‌شود به نام موازنه، یعنی مثل همون "و مکروا و مکرالله" یا "أَمْ أُرْمَوْا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرَمُونَ" که یک کاری آنها کردند، یک کاری هم ما می‌کنیم. یا مثل آیه "أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ" و "فَتَرَبَّصُوا فَإِنَّا مَتْرَبَصُونَ". دوستان بفرمایید که از لحاظ صرفی مکیدون چیه؟ هُمُ الْمَكِيدُونَ، اسم مفعول میشه. کید بر آنها سوار شده، خودشان کید می‌کنند. "أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ" اهل کافر خودشون دچار کید شدند، یعنی کید خداوند بر آنها اجرا شده یا خودشان کید شده‌اند. مثل مهدی تجانس دارد و با کسره هم آورده. چون اجوف یایی هست باید یک جایی با او هم جنس شود. گفتم شبیه مهدی است، مهدی اسم مفعول هست. اینجا اجوف یایی هست. الان شما کید را ببرید بر وزن مفعول، میشه مَکِيدُ، درسته؟ این تجانس ندارد میشه مَکِيد. واو وزن مفعول حذف می‌شود. اصلاً بحثمون روی مجرد و مزید نبود. بحث این بود که یک جاهایی واو مفعول حذف می‌شود و حرف عله سرجاش می‌مونه.

آیه ۸۰ " أَمْ يَخْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرَسُولْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ (۸۰)"

آیا آنها گمان کردند یا پنداشتند که ما سر و نجوای آنها را نمی‌شنویم؟ بلکه میشنویم و فرستادگان ما نزد ایشان هستند و می‌نویسند. سِر یعنی چیزهایی که در دلشان پنهان می‌دارند، اسرار و رمز و رموزها. نجوا سخنان در گوشی و پچ پچ. یعنی ما هم سر آنها را یعنی آن چیزی که در دلشان هست، و هم سخنان نجوا و پچ پچ آنها را می‌شنویم. در واقع کنایه از علم خداوند است، علم ذاتی. گفتیم که ما اگر بیاییم علم ذاتی را، نمودش را در آیات و حوادث ببینیم مصادیق مختلف پیدا می‌کند، مثلاً علم به شنیدنی‌ها، خداوند می‌شود سمیع، علم به دیدنی‌ها خداوند می‌شود بصیر، علم به حوادث می‌شود خبیر، علم به دقایق و نکته‌های ریز و باریک میشه لطیف،

پس اینها همه علمی است. وقتی ما می‌گوییم نسمع، یعنی خداوند برای خودش سمع قائل است، کنایه از علم به شنیدنی هاست.

### آیه ۸۱ " قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ ﴿۸۱﴾ "

اینجا آن عقیده مشرکین را در واقع یک جور دیگه داره بیان میکنه و جواب میده، که قائل بودند که برای خداوند فرزندی است. بعد برای آن فرزند هم الوهیت قائل بودند، اینجا الوهیت فرزند را باطل میکنند، از راه اینکه اصلاً فرزندی وجود ندارد که الوهیتی داشته باشد. که خداوند به پیغمبر می‌گوید اینجوری بگو که اگر همچین چیزی بود، من خودم اولین کسی بودم که همچین فرزندی را میپرستیدم، مورد عبادت قرار می‌دادم. اینجا *إِنْ*، *إِنْ* شرطیه است. در حالی که در این موارد که می‌خواهد یک چیزی را منع بکند و امتناع بیاورد از *لَوْ* استفاده می‌کند، *لَوْ* معمولاً حرف شرطی است که دلالت بر امتناع دارد. اما *لَحْن* سخن را یک جوری آورده که انگار می‌خواهد در جدال و در احتجاج، یک جوری طرف مقابل را نرم بکند و به پذیرش وادار بکند. پس بخاطر همین *إِنْ* شرطیه آورده که بار منعی کمتر از *لَوْ* هست.

پس بهشون بگو اگر برای خدای رحمان فرزندی می‌بود، آنطور که مشرکین می‌پندارند، خود من اولین کسی بودم که او را بپرستم و حق نبوتش را ادا کنم، پس او هم سنخ پدرش است، ولیکن همچین فرزندی وجود ندارد و من میدانم که خداوند زاد و ولد نمی‌کند " *لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ* "، پس همچین پرستشی هم وجود ندارد.

حالا بعضی‌ها آمدند *إِنْ* نافیه گرفتند یا یک معانی دیگر گرفتند یا *عَابِدِينَ* را ریشه‌های مختلف، معانی مختلف برایش قائل شدند. به هر حال علامه نظر خودش را گفته است و نظر مفسرین دیگر را با احترام رد کرده است.

### آیه ۸۲ " سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۸۲﴾ "

یک حالت تنزیهی دارد اینجا. از ظاهر کلام اینجوری استفاده میشه که این *رَبِّ الْعَرْشِ* عطف بیان است برای *رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ*. دوستان بفرمایید چرا *رَبٌّ* شده، کسره گرفته؟ چرا مثلاً *رَبٌّ* نشده؟ *سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ*. سبحان خودش یک نوع اسم فعل است یا می‌گویند مفعول مطلق است. نظرات دیگه هم داریم؟ الان نگفتم مضاف‌الیه غلط یا درسته؟ یک نظر که می‌گویند *رَبٌّ* مضاف الیه هست به خاطر سبحان است، چون مفعول مطلق است و بعضی‌ها اسم فعل هم می‌گیرند، مضاف الیه آن است. نظر دیگه ای هم هست؟ بله. در واقع فعلش بوده *لَسَبَّحَ* سبحان. مضاف الیه نظر خوبیه. بدله، خوبه، بدل از چیه؟ آیه چندیم؟ آیه ۸۲. رب العرش اگر عطف بیان است، بدل از رحمان آیه قبل هم هست، به خاطر همین رب العرش را دیگر اینجا بدل نمی‌گیرد، رب العرش را می‌گیرد عطف بیان، بدل هم نظر قشنگیه.

سماوات و ارض یعنی هرچه که در این عالم مشهود است و عرشی که عرش سلطنت و ملک خداست. مثل همان *الرحمن علی العرش استوی* یعنی عرش یک نوع علم هست، از سنخ علم است که به تدبیر عالم می‌پردازد. یعنی

مقام حکمرانی و علم خداوند به احوال همه موجودات، به آخر و عاقبت شان، به نحوه کیفیت زندگی شان که همیشه عالم تدبیر. پس حتماً در عرش تدبیر داریم. وقتی که خود مشرکین اعتراف می کنند که خداوند خالق است یعنی خلقت را مختص خداوند می دانند، در عقاید اولیه مشرکین، اصلاً خالقیت فقط مختص خداست و اعتراف هم میکنند. از شئون عرش یکیش خالقیت است، تدبیر هم باز از شئون عرش است، یعنی عرش هم خالقیت داره هم ربوبیت. بعد این را به آسمان ها و زمین تعمیم می دهد.

آیه ۸۳ "قَدْ رَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ" (۸۳)

ذره‌م از چه ریشه ای است؟ وَذَرَ. معنای ترک کردن، رها کردن، باقی گذاشتن. پیغمبر رهاشون کن. میدونید که در افعال مثال واوی وقتی میره در صیغه امر، آن حرف عله می افتد. پس وذر وقتی امر میشه، میشه ذر. پس اینجا ما یک حرف فاء داریم که تفریعه هست، ذر داریم که فعله و هم مفعول. رهاشون کن، که چه کار کنند؟ يَخُوضُوا و يَلْعَبُوا، چرا یخوضوا، نون ندارد؟ چرا یلعبوا، نون ندارد؟ چی باعث شده که اینها جزم بشن؟ بله، مضارع در جواب طلب است. در جواب فعل امر و نهی اگر ما فعل مضارع داشته باشیم، در مفهوم شرط قرار می گیرند و فعل مجزوم می شود، پس یخوضون نونش میره، یلعبون نونش حذف میشه. یخوضوا از چه ریشه ای است؟ از ریشه حوض، با حوض اشتقاق داره، الان با توجه به مبحث هفته گذشته، حوض و حوض چه نوع اشتقاقی دارند؟ اکبر. کبیر که جابجایی حروف است. یک حرف فرق داشته باشد، می شود اکبر. جابجا بشه همیشه کبیر، این را حفظ کنید.

پس بزارید که آنها فرو برن، غرق بشن. پیغمبر رهاشون کن تا اینها غرق بشن، یخوضوا. می‌گیم در یک مطلبی حوض کرد، یعنی غرق اون مطلب شد. حوض خودمون هم یک فضای فرو رفتنی است. یلعبوا بذار مشغول باشند، سرگرم بشن تا اینکه برسه روزی که باید با چشم خودشون ببینند و وعده های خداوند را آنجا ببینند و ملاقات کنند.

حتی يُلَاقُوا این حَتَّى هم از آن حروفی است که ممکنه آن ناصبه در درون خودش داشته باشه و نون را بندازه. حتی مستقیم عامل نیست، در تقدیر عامل دارد.

آیه ۸۴ "وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ" (۸۴)

خدا کسی است الذی خبر. فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ میشه، صله. وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ عطف هستند و إِلَه مبتدای مؤخر. و او کسی هست که در آسمانها مستحق عبادت هست و هم او در زمین مستحق عبادت هست و به تنهایی مستحق عبادت در آسمان و زمین هست. تکرار اله برای تاکید است و اینکه الوهیت خداوند متعلق به هم آسمان و هم زمین است، نه این که در یکی از این دو جا مثلا مکان داشته باشد. یک تصویری در ذهن همه هست به خصوص بچه ها که خدا را در آسمان می بینند و حتی خیلی از عوام انگار که برای خدا تحیز قائلند.

این یکی از اصول کلامی ماست، مثلاً اشاعره قائل به تحیّز هستند. تحیّز یعنی حیّز یعنی مکان گرفتن برای خدا، یعنی خدا در آسمان است و یک جایی برای خودش دارد، یک تختی برای خودش دارد، تکیه داده و داره حکمرانی میکند. اما معتزله و امامیه که ما باشیم، همچنین عقیده‌ای نداریم، چون معتقدیم که مکان گرفتن یک نوع نقص است و خداوند محدود به هیچ مکان و زمانی نمی‌شود و چون مکان در حیطه رویت چشم است، پس شیئی ای که در حیطه آن مکان قرار می‌گیرد باید حرکت نکند، باید محدود بشه و دیگه بی نهایت نیست. اصلاً برای خداوند همچنین صفاتی را در نظر نمی‌گیریم. پس این تصویری که در ذهن بچه‌ها و بعضی از عوام است، شاید از اینجا ناشی شده باشد که چون رزق از آسمان می‌آید، و منشا رزق‌ها بالا هستند مثل باران که از آسمان میاد، ناخودآگاه توجه ما به آسمان است، برای دعا دستمان را می‌بریم بالا، سر رو به آسمان می‌گیریم. این غلط نیست این بخاطر این است که رزق از آسمان می‌آید **وفی السماء رزق**. پس تحیّز ما قائل نیستیم، فقط اشاعره قائلند. فرقه‌هایی مانند مجسمیه و کلامیه همچنین برای خدا جسم و مکان قائلند. معتزله و امامیه این اعتقاد را ندارند. و اینکه ما در هنگام دعا سر به آسمان بلند می‌کنیم و دستمان را بلند می‌کنیم، به دلیل اینه که رزق از آسمان میاد و چون ما دنبال رزق‌های معنوی و مادی هستیم و درخواست می‌کنیم، این حالت فطری است.

و هو الحکیم العلیم در واقع هم جمله انحصار داره، حصر دارد و لازمه وحدانیت در ربوبیت است. "وهو الذی فی السماء إله و فی الأرض إله" این حتماً دلالت دارد بر اینکه خداوند حکیم و علیم است، یعنی لازمه اله بودن در آسمانها و زمین، حکیم بودن و علیم بودن است.

آیه ۸۵ " وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۸۵﴾ "

تبارک، فعل هست، باب تفاعل. پس فعل اول جمله است، جمله فعلیه هست. وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ مالکیت را اول می‌آورد، یک نوع ثنا هست، آیاتی که با الحمدلله و تبارک و سبحان شروع می‌شود، یک نوع ثنا هست، آیات ثنایی و مدحی هستند. سه تا ویژگی را بعد از حمد و ثنا برای تبارک خداوند می‌شمارد. یک (ملک آسمانها و زمین و مابین آنها)، دو (عنده علم الساعة)، سه (إلیه ترجعون). اینها حجج مستقلی هستند برای ربوبیت. یعنی تک به تک ما میتونیم استفاده کنیم از این‌ها برای ربوبیت. یعنی به تنهایی بگوییم چون خدا مالک است، پس رب است. چون خدا فقط علم قیامت را دارد، پس رب است. چون همه به سوی خدا بر میگردیم، پس رب است، اینها احتجاجات جداگانه است. وقتی کسی مالک است حتماً باید ربوبیت داشته باشد تا بتواند ملک خودش را تدبیر کند. کسی که مالک نیست که نمی‌تواند مدبر باشد یا وقتی می‌گوییم علم به قیامت منحصر به خداوند تعالی است، برای اینه که ما قیامت را یک نقطه‌ای می‌دانیم که ما به سمت آن در حرکتیم، یک انتهایی هست برای ما. همین الان ما و همه موجودات و مخلوقات و کرات و کهکشان‌ها همه چیز به سمت شدن، در حرکتیم. به سمت قیامت در حرکتیم، یک نوع صیوروت داریم. و این منزل که همه به سمت او حرکت می‌کنیم، وقتی خدا علم آن را دارد پس تدبیر هم کرده است، یعنی حساب و کتاب اینکے کی، چه زمانی و چه جوری برسد به آن نقطه هم، دست خداست. این علم فقط مخصوص خداست. پس وقتی خدا رب است، نمی‌تواند از انتهای حرکت همه مخلوقات و موجودات بی‌خبر باشد. اینکے ما و همه موجودات و همه مخلوقات به سوی خدا بازگشت

می‌کنیم، بخاطر این است که حتماً باید حساب و جزا شویم. آخرین مرحله تدبیر و نظم دهی به امور خلق، اینه که حساب و کتاب داشته باشه، وگرنه اگر حساب و کتابی نباشد، تدبیر و ربوبیت معنایی نخواهد داشت.

آیه ۸۶ " وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۸۶) "

به جای خدا، معبودان دیگری دارند و چیزهای دیگری می‌پرستند، این را باید بدانند آن معبودان شفاعت ندارند. چه این معبودها ملائکه باشند، چه جن، چه بشر، مقام شفاعت فقط برای خداست. این از آن آیاتی است که شفاعت را فقط مختص خدا میدانند. اگر خاطرتون باشه ما در بحث شفاعت گفتیم که یک سری آیات داریم که شفاعت را فقط مختص خدا میدانند و یک سری آیات به اذن و به شرطها و شروطها شفاعت رو برای انسانها و اولیا و معصومین و حتی چیزهای دیگر هم قائلند. پس شفاعت را اینجا از غیر از خدا نفی می‌کند.

**سوال:** انا لله و انا اليه راجعون و همین آیاتی که داریم، می‌خواستم راجع به رجعت به خدا بپرسم؟ رجعت کمال است، ما تا زمانی که این رجعت را انجام ندهیم، کامل نمیشویم. چون در حرکتیم، حرکت ما مثلاً بخوام تشبیه بکنم، دایره است. از یک نقطه ای شروع کردیم، حرکت می‌کنیم و بر میگردیم به نقطه اولیه، رجعت نقطه کمال است. مبدا و مقصد یکیست، حرکت ما خطی نیست، از مبدا جدا می‌شویم، یک طی مسیری می‌کنیم و منتها این مسیر ما مثل سکوی پرتاب است، اگر طی مسیر مان به سمت کمال برود، برمیگردیم به خود خداوند. اگر مسیر کمالی طی نکنیم، برمیگردیم، اما چون مسیر تکامل مان نقص دارد، باید نقصمون جبران بشه. نقص های ما چه جوری جبران میشه؟ با حساب و جزا. نقطه رجعت، نقطه کمال برای همه مخلوقات است، آنهایی که خودشان مسیر کمال را طی کردند، نیازی به تصفیه ندارند، اما کسانی که خودشان مسیر تکامل را طی نکردند، باید تصفیه بشن. تصفیه یعنی صاف شدن. پس سیستم عقاب و ثواب در مسیر کمال هست، در مسیر رجعت است. بله در برزخ هم ما تصفیه میشیم.

إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ دین توحید است. نکته ای که این آیه اینجا دارد، توجه کنید وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ نفی شفاعت می‌کند از همه موجودات غیر از خدا. إِلَّا که میاره، یک اذنی دارد، یک شرطی دارد، مگر کسی که توحیدش خالص باشد. ببینید ترکیب حصر دارد، لا و إِلَّا ترکیب لا و الا یکی از آدات حصر است، ما این را بارها گفتیم ما و إِلَّا، إِنْ و إِلَّا، لا و إِلَّا. جمله اول نفی شفاعت است، مطلق. جمله دوم شرط می‌گذارد. پس تنها و تنها یا فقط و فقط، کسی می‌تواند شفاعت بکند که معتقد به توحید باشد و این شافع و این شفیع که معنای اسم فاعل می‌دهد و کسی که شفاعت کننده هست، باید به حال شفاعت شونده علم داشته باشد. این وهم یعلمون یعنی آگاهی و علم به حال شفاعت شونده است. ما مثلاً در دعای توسل می‌خوانیم یا وجیها عندالله اشفع بنا عندالله، مطمئنیم که آن امام و آن معصومی که ما به ایشون توسل کردیم، به حال ما علم دارد.

"لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا" {سوره مبارکه نبا آیه ۳۸} هیچکس آنجا اجازه صحبت کردن ندارد جز (یعنی حصر می‌آوریم) کسی که خدا به او اجازه داده باشد. لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا همیشه (لا و إِلَّا) حال شفعا اینه. یعنی خدا به شرطی اجازه شفاعت می‌دهد که شاهد بالحق باشه. کسی که شاهد بالحق هست، دیگه ربوبیت ندارد،

یعنی به اذن خداوند قرار است شفاعت کند و مالک و رب نیست. پس کسانی که شفیع هستند و معترف به توحید هستند، فقط آدم‌هایی را که شبیه آنها هستند، را شفاعت می‌کنند. اگر یادتون باشه ما در بحث شفاعت گفتیم ما باید یک اتصال داشته باشیم، یک سنخیت ایجاد کنیم، من شفاعت شونده باید خودم را نزدیک کنم به شفاعت کننده. برخلاف روابط دنیایی که بحث پارتی بازی هست که شفاعت کننده خودش را به شفاعت شونده نزدیک می‌کند، شفاعت اخروی برعکسه، یعنی من که طلب شفاعت می‌کنم، باید به شفاعت کننده نزدیک بشم. چون آنها فقط اذن دارند که امثال خودشان را شفاعت بکنند، هم سنخ خودشان را شفاعت بکنند، نه این که نخواهند، اجازه ندارند.

در آیه دیگره **وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى** حتماً باید رضایت هم باشد، پس آنها در واقع حوزه کاری شون فقط برای کسانی هست که شبیه خودشان هستند، معترف به توحیدند بیان کرده.

آیه ۸۷ " **وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ** (۸۷) "

اگر از شون بپرسی خالقشون کیه؟ (ل اینجا قطعاً) حتماً می‌گویند خدا. **فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ** پس به کجا منحرف میشوند؟ **يُؤْفَكُونَ** فعل مجهول از ریشه افک. افک یک سیستمی از دروغ پردازی است. ما گفتیم در سیستمهای دروغ یکی کذب است، یکی افک، یکی خرص هست، قُتِل الخراصون. دیگه چی داریم؟ ما در فارسی همه را میگوییم دروغ. نه ریا دروغ نیست، عملی ممکنه دروغ باشد. افترا (از ریشه فری) در دستگاه دروغ یکیش افترا است، یکی از دعائم یا ارکان افترا از ریشه فری هست. افترا بار تهمت دارد با خمیر مایه دروغ. تهمت راست که نیست.

آیه ۸۸ " **وَقِيلِهِ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ** (۸۸) "

قیل برمیگردد به رسول خدا. قیل مصدره مثل قول. قیل و قال شنیدید؟ قال هم حتی مصدره وقتی می‌گیم قیل و قال. **وَأَوْ قِيلِهِ**، عطف به الساعه است، یعنی چی؟ دو آیه قبل **وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ** دو سه تا آیه فاصله میندازد، میگوید **وعنده علم قيله**. برای همین قيله كسره گرفته، این از آن نظرات جالب است.

**وعنده علم الساعه و علم قيله** یعنی قول پیغمبر که اینجوری گفت. جلوی قيله در ادبیات گفتاری فارسی دو تا نقطه است. چی گفت: **يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ**.

قیل مصدر است، اگر فعل باشد، مجهول است، اینجا ما قیل و قال را مصدر گرفتیم.

آیه ۸۹ " **فَأَصْحَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ** (۸۹) "

پیغمبر! فعلاً صفح کن. ما یک صفح و یک عفو داریم. عفو دایره ش بزرگتره، چند تا معنی دارد، یکیش گذشت هست، یکیش زیادی مال، یکیش حد وسط. صفح نوعی از گذشت است که چشمت را بیوشانی و بری، اصلاً برنگردی به عقب، تجدید خاطره نکنی، در ذممت خاطرات را بازسازی نکنی، از شون بگذر و برو و قل سلام (یک نوع اعراض است). این که اصلاً ای پیغمبر تو از ایمان آوردن آن ها مایوس شو، آنها ایمان نخواهند آورد.

قل سلام یعنی خداحافظی. عرب ها دیدید خداحافظی میکنند، می گویند و السلام، اصلاً خداحافظی شون و سلام علیکم است. در بعضی از شهرهای ایران هم همینطوره، این فرهنگ مانده، میخوانند خداحافظی کنند می گویند سلام علیکم، مع السلامه. این قل سلام نه اینکه پیغمبر باهاشون با سلم و صفا برخورد کند، نه یعنی خداحافظ، وداع کن، یعنی ترک کن. پس سلام اینجا به معنای باهاشون با سلم و صلح و صفا برخورد کن نیست، سلام یعنی وداع. این از سوره زخرف. یک بحث روایتی بسیار مهم هست.

فرق حمد و تسبیح: تسبیح تنزیهی است یعنی رفع نقص دارد. حمد در واقع ثنای فعل جمیل اختیاری است. تسبیح حرکتی هست همراه با حرکت سوی کمال و رفع نقص است.

بحث روایتی: یکی از امامان مون که اهل مناظره هستند، امام صادق علیه السلام است، یک امام دیگر امام باقر و امام دیگر امام رضا است. میگویم اهل مناظره یعنی مناظرات زیادی از آنها به دست ما رسیده، نه اینکه بقیه نباشند.

در کتاب احتجاج طبرسی روایت حضرت علی است که آنجا انا اول العابدین را گفتند انا اول الجاهدین، انا اول الماکرین هستیم، اصلاً آیه تأویل شده و یک معنای خلاف ظاهر آیه گرفته است.

آن مناظراتی که عرض کردم یکی از امامانی که اهل مناظره هستند و مناظرات شان به دست ما رسیده امام صادق علیه السلام است. یک شخصی است به نام ابوشاکر دیصانی، فرقه ای دارد به نام دیصانیه. یک توضیح اول راجع به ایشان بدهم. شاگردانی دارد و مکتبی را بنیان گذاری کرده به نام دیصانیه و کاملاً ضد خداست و خدا را قبول ندارد و بحث های کلامی هوشمندانه ای راه انداخته با ائمه و اصحاب شون. هوشمندانه یعنی آدم باسواد هست ولی منحرف است. این ها وثنی هستند یعنی دوگانه پرستند. به نظر خودش گفت خب من، یک ایرادی برای قرآن پیدا کردم.

هشام بن حکم یکی از شاگردان زیرک امام صادق است و در کلام از ایشان، مدرک زیاد داریم. در حوزه کلامی واقعاً مدیون ایشان هستیم، فوق العاده آدم باهوش و نخبه ای است، از همان بچگی متکلم است. منتها در کلام بسیار غور کرده است، اگر شما در کلام زیاد غور بکنی، استاد نداشته باشی، احتمال انحراف هست. خب یک مدتی هشام شد شاگرد ابوشاکر. بعد که امام صادق را پیدا کرد و شد از متکلمان بسیار قوی، که اثبات امامتش و توحیدش خیلی جالب است و کتابهای خودش را دارد.

یک روز که هشام برگشته و از صحابی امام صادق شده، ابوشاکر هنوز با این آدم ارتباط دارد به خاطر روابطی که قبلاً با هم داشتند. یک روز میگه که در قرآن آیه ای وجود دارد که عقیده ما را (یعنی وثنیت را) تصدیق می کند. هشام می گوید کدام آیه؟ ابوشاکر میگوید: همین آیه سوره زخرف "و هو الذی فی السماء إله و فی الأرض إله"



چون اینها دو خدایی هستند، می‌گویند خب دیگه این آیه هم می‌گوید در آسمان یک خدا و در زمین یک خداست. هشام اینجا می‌مونه، میگه: من ندانستم چگونه به او پاسخ بگویم، در آن سال به زیارت خانه کعبه رفتم و نزد امام صادق رفتم و ماجرا را عرض کردم. امام صادق علیه السلام فرمود: این سخن بی‌دین خبیثی است. یعنی ضمن اینکه بی‌دین است، خباثت هم دارد. به اصطلاح ما خیلی بدجنس است که این تیپی سوال می‌کند، (اینها در کوفه یا بصره هستند در عراق). وقتی برگشتی از حج، از او بپرس نام تو در کوفه چیست؟ مثلاً می‌گوید فلانی، بگو نام تو در بصره چیست؟ میگه فلانی. سپس بگو پروردگار ما نیز همین‌گونه است، نام او در آسمان اله و در زمین هم اله است، در صحراها و دریاها و در همه مکان‌ها اله و معبود است.

میگه وقتی برگشتم به ابوشاکر دیصانی این حرف را زدم، گفت این حرف مال تو نیست، این را از حجاز آوردی. یعنی میدانست از طرف کیست، حجاز یعنی عربستان، مدینه، امام صادق. تو خودت نتوانستی جواب بدهی، رفتی و جواب آوردی. از این مناظرات دیصانی زیاد دارد، خیلی جالبه، یعنی اگر شما بروید مناظرات ابوشاکر را بخوانید و جواب‌های جالب و زیرکانه امام صادق را بخوانید، خیلی لذت خواهید برد. بعضی از آن مناظرات سند ضعیف دارد، ولی باز هم نکته دارد برای اینکه شما استفاده بفرمایید. ابوشاکر خواسته جدا کنه، اصلاً نگاه نکرده که هو برای دو تا شون هست. با بدجنسی سوال کرده.

**سوال:** فرق تسبیح و حمد؟ را دوباره میگم. حمد و ثنای فعل جمیل اختیاری هست. تسبیح حرکت به سوی کمال و رفع نقص. در تسبیح نقص حتماً خودش را نشان میدهد. حمد: خدایی که خالق، خدایی که رازقه، خدایی که رحمانه. وقتی میخواهیم تسبیح بکنیم می‌گوییم خدایی که شریک ندارد، خدایی که جاهل نیست. ببینید رفع نقص هست. همه موجودات به سوی خداوند در حال حرکت هستند و در مسیر حرکت از خودشان رفع نقص می‌کنند و از خدا رفع نقص می‌کنند. اینگونه توحیدی تر می‌شوند.

سوره زخرف اندارش پررنگ است، پنج شش تا آیه اش که تبشیری است که به قول علامه حرف حرف می‌آورد (الکلام یجر الکلام)، همش اندازی هست یعنی رنگ این سوره رنگ اندازی هست. اگر بخواهیم رنگ بندی بکنیم رنگ این سوره نارنجی به سمت قرمز است. نارنجی هم به خاطر همان چند آیه تبشیری است، مثل **إِلَّا الْمُتَّقِينَ** آنهایی که کمی رنگ و روی امید و رجا دارد، ولی خب بافت سوره اندازی است، این کل سوره. بحث انداز را چگونه باز میکند؟ از بحث ارسال رسل، از پیامبران شروع می‌کند از حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی، را می‌گوید، بعد می‌رود سراغ کفار و عقاید کفار، اینکه خدا فرزند گرفته، این که ملائکه دختران خدا هستند و بحث‌های دیگه. پس کل سوره با رنگ نارنجی قرمز است با انداز. منتها وجوه اندازش را از ارسال رسل شروع کرده و بعد احتجاج با کفار. که در سیاق آخر یعنی ۷۹ تا ۸۹ جمع بندی سوره را داریم که باز برمی‌گردد به سیاق اول سوره.

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا وَجِيهًا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ